

تاریخچه تشکیلات نظمیه و لغات نظمیه مصوب فرهنگستان ایران

(۱۳۱۴-۱۳۲۰ ش.)

(۲)

محسن روستایی

مقدمه:

■ مقاله نخست از این مقوله با عنوان «تغییر لغات و قانون تأسیس فرهنگستان ایران (۱۳۱۴ - ۱۳۲۰ ه.ش.)» در دفتر چهارم گنجینه اسناد - زمستان ۷۲ - درج گردید و در آن نکاتی چند از تاریخچه و چگونگی تشکیل فرهنگستان ایران، با ذکر نمونه‌هایی از اسناد مربوط به کمیسیونهای هشتگانه فرهنگستان آورده شد.

اینک با استفاده از اسناد موجود در آرشیو سازمان اسناد ملی ایران، لغات و مصوبات نخستین فرهنگستان ایران در علوم مختلف شامل: لغات علمی، پزشکی، اداری، نظامی، قضایی و ... به صورت مجزا و کاربردی، به دانشپژوهان و علاقه‌مندان تاریخ معاصر ایران و زبان و ادب فارسی عرضه می‌شود.

در این شماره، منحصرأ اصطلاحات و واژگان مربوط به نظمیه (شهربانی) - که فرهنگستان ایران برگزیده است - معرفی می‌شود و ضمن بیان تاریخچه‌ای از تشکیلات نظمیه بخصوص بعد از کودتای ۱۲۹۹ ش. و ذکر خاطراتی از آنچه بر

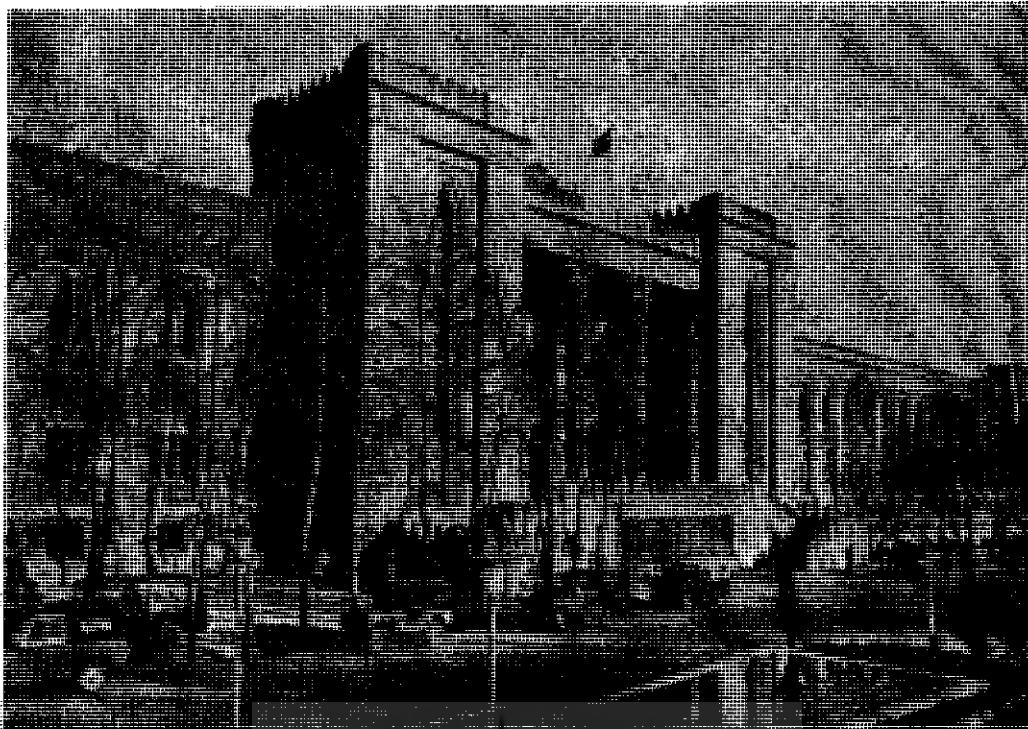
فرهنگستان ایران گذشته است؛ لغات مربوط به نظمیه با تنظیم الفبایی و توضیحاتی چند در باره آنها به رشته تحریر در می‌آید.

■ تاریخچه و اندیشه تأسیس تشکیلات منظم نظمیه (شهربانی) را به شیوه کشورهای اروپایی، می‌توان از زمان سلطنت ناصرالدینشاه پی گرفت. او در دومین سفر خود به اروپا در سال ۱۲۹۵ قمری، با مشاهده قوای پلیس و نظم و انضباطی که در شهرهای اروپایی برقرار کرده بود، تصمیم گرفت در ایران نیز چنین تشکیلاتی به وجود آورد، وی پس از مراجعت از اروپا، مستشاری ایتالیایی به نام «کنت دومونت فورت» را استخدام کرده، از [اتریش] با خود به ایران آورد. (۱)

قبل از تأسیس نظمیه ناصرالدینشاهی، امور پلیسی شهر را قراولها انجام می‌دادند و محل اجتماع آنان یا پایگاهشان را «قراولخانه» می‌گفتند که در تبریز بیست قراولخانه و در تهران چهل تا وجود داشته است. در حدود سال ۱۲۹۴/۱۸۷۷ افراد

پلیس را در اصفهان «پاکار» (۲) می‌نامیدند و در نیشابور آنان را «قراول» می‌گفتند. قراولخانه را امیرکبیر در سال ۱۲۶۸/۱۸۵۲ به مفهوم پاسدارخانه تأسیس کرد و قراولها به دسته‌های ده تایی تقسیم شدند. اتاقهای محل اقامت و پاسداری آنان بد، تفنگشان بد و لباس و حقوقشان بد توصیف شده است. (۳)

امین‌الدوله در خاطرات سیاسی خود می‌نویسد: «ناصرالدینشاه پس از ورود کنت و همراهان نظامی اش به تهران، توسط امین‌الملک در مجلس شورای کبری [مجلس وزراء] تعیین محل مرسومات اتریشها و قزاق و اداره پلیس را از خرجهای غیر لازم خواست. مستوفی الممالک و سپهسالار، از دوایر کشوری و لشکری و ... فقراتی را استخراج و بودجه و مبالغی برای مخارج آن در نظر گرفتند». کنت نخست دو دستیار و یک مترجم برای خود برگزید و سپس به بررسی وضع شهر پرداخت. کنت در گزارشی که به ناصرالدینشاه داده بود،



نمای خارجی و سردر عمارت شهربانی کل کشور (تهران)

پیشنهاد کرد، «توانایی امنیت تهران را با چهارصد نفر پلیس پیاده و شصت پلیس سواره خواهد داشت.»^(۴)

به قول صاحب «منتظم ناصری»، «برحسب اراده همایونی اداره پلیس به جهت امنیت شهر توسط «نواب اشرف والا میرکبیر نایب السلطنه امام الله اقباله العالی» به ریاست «مسیو کنت دو مونت فورت» در «دارالخلافه» برقرار گردید.»^(۵)

پس از تدارک مقدمات کار، روز ۱۶ ذی‌قعدة، ۱۲۹۵ ه.ق.، نخستین تابلو شهربانی تهران، سر در عمارتی واقع در ابتدای خیابان الماسیه (باب همایون) نصب گردید. در تابلو، عبارت «اداره جلیله پلیس دارالخلافه و احتسابیه» نقش شده بود. ناصرالدین‌شاه در روز افتتاح اداره پلیس دارالخلافه شرکت نمود و گشایش «اداره پلیس و احتسابیه» رسمیت یافت و از همان روز مردم با واژه پلیس آشنا شدند و دیری نپایید که کنت به لقب «نظم الممالک» ملقب و به منصب امیر تومانی (سرلشکری)

مفتخر و به اخذ نشان و حمایل آن، ممتاز گردید. از نوشته تابلو چنین بر می‌آید که تکالیف شهربانی و شهرداری در یک واحد تمرکز داشته و کنت در بدایت کار هم رئیس پلیس یعنی شهربانی و هم رئیس احتسابیه یعنی شهردار تهران بوده است.

در سال ۱۲۹۶ ه.ق.، کنت نظاماتی را که به کتابچه «قانون کنت» معروف شد، به شاه ارائه کرد. با تصویب این نظامنامه، دیری نگذشت که اداره جلیله پلیس دارالخلافه و احتسابیه به «وزارت نظمیه» تبدیل گردید و صورت و قیافه تازه‌تری به خود گرفت و دارای دوایر و تشکیلات ثابتی گردید.^(۶)

در آن زمان حقوق و مزایای نیروهای شهربانی - که گاه پرداخت آن ماهها به تعویق می‌افتاد - برای افسران جزء از ماهانه پنج تومان تجاوز نمی‌کرد و به افراد پلیس هم مقرری ماهیانه خیلی ناچیز (پنج الی بیست قران) داده می‌شد.

خیلی وقتها، پاسبانها و مأمورین رسمی

انتظامی به جای انجام وظایف پلیسی، در دکانهای قصابی و عطاری خود مشغول کار بودند. بازتاب این موضوع در دو بیت شعر که زیانزد افراد پلیس شده بود، بهترین معرّف وضعیت و زبان حال پاسبانهای آن زمان است:

«ما پلیسان حضرت شاهیم

از خیالات مرنازد^(۷) آگاهیم»

نه موجب نه جیره نه علیق^(۸)

نوکر قریبه‌الی‌اللهیم»^(۹)

کنت دو مونت فورت و گماشتن وی در رأس دستگاهی به نام «وزارت نظمیه» توفیقی به دنبال نداشت. پس از پایان کار او، ریاست این دستگاه به عهده «میرزا ابوتواب خان نظم‌الدوله» که مترجم مخصوص و معاون کنت بود، محول شد و از آن پس کسان ذیل ریاست آن را به عهده گرفتند:

میرزا عیسی وزیر مختار السلطنه، رضا بالا (آقابالاخان سردار)، حاج سعید السلطنه و اعظم السلطنه. در آغاز مشروطیت، ریاست این اداره را «مسیو پیرم» یکی از سران ارامنه

عده‌دار شد و او با قدرت به استقرار نظم توفیق یافت. پس از کشته شدن وی در جنگ همدان، یکی از معاونان ارمنی او به نام «سهراب‌خان» و سپس «مظفراعلم (سردار انتصار) ریاست نظمی را به عهده گرفتند. در دوران ریاست نظمی یکی از رجال نظامی به نام «صولت نظام» که بعداً ملقب به «سردار شوکت» شد، مدرسه‌ای برای تربیت افسران نظمی به ریاست و معلمی «سیف‌الدین بهمن» تشکیل یافت و نیز در اواخر ریاست او بود که مستشاران سوئدی: وستداهل، ارفانس و برگدال به تهران آمدند. اولی به عنوان «رئیس تشکیلات»، دومی به عنوان «رئیس پلیس تأمینات» و برگدال به عنوان «رئیس پلیس اونیفرم» یعنی سرکلانتر مشغول خدمت شدند. بعدها بتدریج بر تعداد مستشاران سوئدی افزوده شد.^(۱۰)

هیأت مستشاران سوئدی، از تاریخ ۱۲۹۲ - ۱۳۰۳ ش. قریب ده سال کار کردند و انتظام و انضباطی در تشکیلات پلیس به وجود آوردند و عنوان رسمی آن را «نظمیه» قرار دادند و افراد پلیس را «آژان» نامیدند و در تهران و شهرهای بزرگ، این سازمان را مستقرو عده‌ای افسر ایرانی برای خدمت در آن ترتیب و مأمور گردانیدند.^(۱۱)

پس از کودتای ۱۲۹۹ ش. که در تهران فرمانداری نظامی اعلان شد، به کلیه ایالات و ولایات مستقل نیز دستور داده شد، مقررات حکومت نظامی را در قلمرو خود به موقع اجرا بگذارند. مازور (سرگرد) محمد درگاهی، رئیس ژاندارمری قم، با حفظ سمت فرماندار نظامی قم شد و از قرار معلوم تا یکی دو روز پیش از سقوط «سید ضیاء‌الدین طباطبایی» در قم بود. اما وقتی که سمت وزارت جنگ از مازور مسعودخان کیهان به رضاخان سردار سپه محول شد و ژاندارمری از وزارت داخله منتزع و در وزارت جنگ ادغام گردید، درگاهی به سمت «قلعه بیگی» مرکز یعنی فرماندهی دژیان تهران برگزیده شد و از اینروست که

در سال ۱۲۹۶ ه. ق. کنت نظاماتی را که به کتابچه «قانون کنت» معروف شد، به شاه ارائه کرد. با تصویب این نظامنامه، دیری نگذشت که اداره جلیله پلیس دارالخلافه و احتسابیه به «وزارت نظمی» تبدیل گردید

وی را «کنل قلعه بیگی» نیز گفته‌اند.

کنل قلعه بیگی در دوره وزارت سردار سپه در رأس یک کمیسیون، مأمور رسیدگی به محاسبات شهرداری تهران شد و بر اثر گزارش او، هیأت مشاوران سوئدی شهرداری از خدمت نظمی منفصل گردید.^(۱۲)

«نظامنامه کل تشکیلات نظمی مملکتی» در دوره درگاهی به تصویب رسید و شهرداری کل مقارن با اجرا شدن قانون استخدام، شروع به تأسیس سازمان شهرداری، شهرها نمود.

برابر ماده اول آیین‌نامه مورد اشاره، رئیس شهرداری تهران رئیس کل تشکیلات نظمی مملکتی» هم بود و به موجب پیشنهاد وزارت کشور و فرمان شاه به این سمت گمارده می‌شد، شهرداری کل کشور در روزگار درگاهی، گذشته از ادارات شهرداری تهران در مرکز استانها و شهرستانها نیز دارای ۶۶ شهرداری بود.^(۱۳)

درگاهی به عنوان نخستین رئیس کل شهرداری، از تاریخ ۱۳۰۲ - ۱۳۰۸ ش. بر مسند قدرت بود و پس از وی به ترتیب: سرتیپ محمد صادق کوپال ملقب به کنل سالار نظام (۱۳۰۸ - ۱۳۱۰ ش.)، سرتیپ فضل‌الله زاهدی ملقب به بصیردیوان (آذر ۱۳۰۹ - اردیبهشت ۱۳۱۰ ش.) و سرلشکر

محمد حسین آیرم که چندین سال آزرگار، ریاست کل را به عهده داشت و در این مقام بیش از دیگران کسب موقعیت و قدرت کرده بود. وی پیش از کودتای ۱۲۹۹ ش. در تشکیلات قزاق کشور درجه سرتیپی داشت و در ضمن مترجم صاحب منصبان روسی قزاق نیز بود. آیرم در دی ماه ۱۳۰۸ ش. و مرداد ۱۳۰۹ ش. و نیز اول دی ماه ۱۳۰۹ ش. به عنوان بازرسی از ولایات فرستاده می‌شد و در تمام آنها ریاست هیأت بازرسی را عهده‌دار بود. نام آیرم همیشه با خطاب حضرت اجل توأم بود. در تمام مدت سرپرستی شهرداری کل، «سرهنگ رکن‌الدین مختار» سمت معاون وی و «سرگرد محمد جعفر آصف‌وزیری»، «آجودان» کل شهرداری بودند. آیرم اضافه بر ریاست ادارات شهرداری مرکز، رئیس اداره تفتیش کل نیز بود. اما امور آن اداره را «سرهنگ پاشا» میسر معروف به «پاشاخان» انجام می‌داد.^(۱۴)

آخرین رئیس شهرداری در دوران سلطنت رضاشاه، «پاسپار مختار» بود که ضمن انجام وظیفه در شهرداری به درجه سرتیپی (سپاسی) نیز ترفیع یافت و با وقوع حادثه شهریور ۱۳۲۰ ش. تهران را ترک و «سرهنگ اعتماد مقدم» شهرداری را در غیاب او اداره کرد. سپاس مختار، پس از مراجعت از خارج برای بار دوم ریاست شهرداری را به عهده گرفت تا در ۲۵ شهریور ماه ۱۳۲۰ ش. بکلی از کار برکنار شد.^(۱۵)

در زمان ریاست سرتیپ درگاهی، کوپال و زاهدی، افسران شهرداری، لباس نظام به تن داشتند و کلاه آنها پوستی و با نشان پهن نظمی بود و شمشیر کج به کمر بسته و چکمه به پا می‌کردند. در سال ۱۳۱۰ ش. لباس افسران این سازمان دوباره عوض شد و فرنج چهار جیب خاکستری رنگ روشن با یقه بسته و شلوار سواری به تن کردند و شمشیر کوتاه و کلاه سوئدی دو طرفه داشتند و در مراسم، افسران پلیس از کلاه مشکسی برقی دو لبه استفاده می‌کردند.

درجات افسران شهربانی نیز در همین سال تغییر یافت و به جای درجات و علائم نظامی، از تاج استفاده می‌کردند. (۱۶)

در آن زمان شهر تهران از دوازده «کمیسریا» تشکیل شده بود، که شمیران کمیسریای ۱۱ و شهر ری ۱۲ آن به شمار می‌رفت. در آن سالها هر کمیسریا سه افسر (سلطان، نایب اول و نایب دوم) داشت و رئیس کمیسریا، با درجه سلطانی انجام وظیفه می‌کرد. «سرتیپ احمد درخشان» در آن زمان معروف به «سلطان احمدخان»، مدتهای متمادی کمیسر ناحیه «حسن‌آباد» بوده است. در آن زمان، هر کمیسریا نزدیک شصت نفر پاسبان داشت که نیمی در خدمت و نیمی از آنان در راحت بودند. ولی کمیسریای بازار، به علت اینکه شبها روی پشت بامهای بازار پُست می‌گذاشت عدّه بیشتری در اختیارش بود. حقوق ماهیانه افراد پاسبان، هفده تا نوزده قران بود. وکیل چپ در حدود ۱۲ تومان و افسران رتبه یک، ۳۲ تومان حقوق می‌گرفتند و کمیسر در حدود ۷۲ تومان حقوق داشت. هر کمیسریا سه افسر داشت که یکی درگشت و یکی در راحتی و سومی هم در کمیسریا انجام وظیفه می‌کرد. (۱۷)

چنان که گفته شد، در سال ۱۳۰۰ ه.ش. (بعد از کودتای سیدضیاءالدین طباطبایی)، با همکاری «آتریادهمدان» (۱۸) رضاخان سردار سپه - که وزارت جنگ و فرماندهی کل قوا را به عهده داشت - سازمان ژاندارمری را جزو تشکیلات نظامی قرار داد. آن قسمت از قوای نظامی که مأمور امنیت راهها و عهده‌دار وظایف ژاندارمری بود؛ مجدداً به نام «امنیه» نامیده شد. این وضع تا سال ۱۳۲۲ ش. ادامه داشت. در این سال امنیه جزو وزارت کشور و به نام ژاندارمری خوانده شد و چندی بعد عنوان ژاندارمری کل کشور را یافت. (۱۹)

اصل مقصود از فرهنگستان پیدا کردن و به دست دادن راه اصلاح و تکمیل زبان و ادبیات ایرانی است که این عمل بهترین وسیله برای ایرانی کردن تمدن و تربیت مملکت و جلوه‌گر ساختن فرهنگ اختصاصی این ملت است.

فرهنگستان و لغات نظمی:

با تصویب اساسنامه‌ای راجع به تشکیل انجمنی به نام فرهنگستان ایران که در ۱۶ ماده از سوی هیأت وزراء در جلسه ۲۹ اردیبهشت ۱۳۱۴ ش. پذیرفته شد، (۲۰) تبدیل و جایگزینی لغات مربوط به نظمی، جزو اولین تغییراتی بوده که فرهنگستان ایران نسبت به دیگر اصطلاحات (اداری، قضایی، علمی، پزشکی و...) انجام داده است. (۲۱) که در این مجال و قبل از آنکه به معرفی لغات و واژگان نظمی پرداخته شود، شایسته است. نظری اجمالی بر سخنان و خاطرات پیشروان و مؤسسان این انجمن فرهنگی بیافکنیم تا با مسائل دیگری از مسیر و روند تاریخی و علمی نخستین فرهنگستان ایران آشنا شویم.

- فرهنگستان چیست:

محمد علی فروغی اولین رئیس فرهنگستان ایران، در خطابه‌ای تحت عنوان «فرهنگستان چیست» که در سال ۱۳۱۵ ش. در فرهنگستان ایران ایراد نمود، فلسفه وجودی نخستین فرهنگستان ایران را چنین تشریح کرد:

«بعضی‌ها آن را کارخانه لغت‌سازی تصور کرده‌اند. بعضی خاصیت وجود آن را در این دانسته‌اند که زبان فارسی را از الفاظ عربی بکلی پاک کند. هرچند این تصورات بکلی بی‌جا هم نیست ولیکن با حقیقت قدری تفاوت دارد و قصد عالیه‌تری از آن به نظر ما رسیده است. اصل مقصود از فرهنگستان پیدا کردن و به دست دادن راه اصلاح و تکمیل زبان و ادبیات ایرانی است که این عمل بهترین وسیله برای ایرانی کردن تمدن و تربیت مملکت و جلوه‌گر ساختن فرهنگ اختصاصی این ملت است و اگر به‌خاطر بیاورید که زبان و ادبیات بهترین و مهم‌ترین مظهر قوه ناطقه انسان و قوه ناطقه تنها قوه‌ای است که انسان را از حیوان متمایز می‌سازد و مصدر و منشأ جمیع آثار معنوی وجود انسان است، تصدیق خواهید فرمود که فرهنگستان قابل آن است که چند دقیقه وقت صرف شناختن آن بکنیم. حال باید دید زبان و ادبیات فارسی چه عیب و نقصی دارد که محتاج به اصلاح و تکمیل است.

زبان فارسی بسیار شیرین و دلپذیر است و ادبیات ایرانی یکی از بهترین ادبیات دنیاست و یقیناً در ردیف بزرگترین ادبیات ملل قدیم و جدید می‌باشد. ولی متأسفانه بسیاری از ایرانیها لطف و زیبایی زبان خودشان را درک نمی‌کنند و به اهمیت ادبیاتی که به ارث به آنها رسیده پی نمی‌برند، ایرانیهایی که فقط جنبه قدمایی دارند، محسنات ادبیات ایرانی را از نظر افکار امروزی درک نمی‌کنند، ایرانیهایی که متجددند معلوماتی که برای درک حقیقت ادبیات لازم است ندارند و بنابراین با زبان و ادبیات غالباً معاملات می‌کنند که از یک جهت خنده‌آور است و از جهت دیگر در حقیقت ذوق سلیم را متأثر و متالم می‌سازد. مثل گل زیبای لطیفی که بازیچه کودکان شود. با این همه، زبان فارسی و ادبیات ایرانی محتاج به اصلاح و تکمیل است. نقص و عیب زبان و ادبیات فارسی چیست؟ این است که

زیاده از ششصد سال است متروک و مهجور شده بلکه بدتر یعنی به دست ناهل افتاده و سلیقه‌های کج و معوج در آن به کار رفته و عملیات ناهنجار نسبت به آن واقع شده، از سیر طبیعی صحیحی که به تقاضای زمان و روزگار می‌بایست بکنند، بازمانده و حاصل اینکه زبان فارسی برای ادای معانی و مطالبی که امروز محل حاجت است کاملاً واقعی نیست و ادبیات جدید ایرانی طبع ارباب ذوق کنونی را قانع و خرسند نمی‌سازد. (۲۲)

تغییر و تحولی که در زبانها واقع می‌شود بعضی در تلفظ و لهجه است، بعضی نسبت به خط و املاء است، بعضی مربوط به قواعد زبان، بعضی به چگونگی تعبیرات ترکیب کلمات است و بعضی راجع به الفاظ و اصطلاحات. مراقبت در حسن جریان کلیه این احوال در زبان فارسی در آینده وظیفه فرهنگستان است. ولیکن از گذشته هم نمی‌توان غافل بود و اگر اموری برخلاف مصلحت و منافی زیبایی زبان واقع شده، باید اصلاح کرد. (۲۳)

- فرهنگستان و عیسی صدیق:

دکتر عیسی صدیق یکی از بانیان و بنیانگذاران فرهنگستان و مخبر کمیسیون بررسی اصطلاحات اداری در نخستین فرهنگستان ایران، در خاطرات خود چنین می‌گوید:

«یکی از نتایج برگزاری جشن هزاره کنگره فردوسی در سال ۱۳۱۳ ش. برانگیخته شدن حس ملیت و غرور ملی در مردم بویژه در جوانان بود و جمعی بر آن شدند که زبان رایج آن روز را زبان فردوسی خالص کنند و کلمات خارجی، بخصوص لغات عربی را خارج سازند و مکنونات خاطر را به فارسی سره (خالص فارسی) بنویسند و در این کار غلو کردند و تعصب نشان دادند. در مقالات و مکاتبات وقتی معادلی برای کلمات عربی نیافتند، کلمات مهجور ایران باستان را با الفاظ ساختگی و مجعول «کتاب

دسایتر (۲۴)» به کار بردند. بعضی اوقات نیز به ذوق و سلیقه شخصی، کلمات مرکبی ساختند و به حدی مبالغه کردند که نوشته‌ها قابل فهم نبود. (۲۵)

چون فروغی از سوابق فوق‌آگناه بود، وقتی اجازه تأسیس فرهنگستان را از رضا شاه گرفت؛ در نوروز ۱۳۱۴ ش. مرا به خانه خود خواست و شرحی موجز درباره افراط نویسندگان از غلبه معقول تا سلطنت قاجاریه بیان کرد که کلمات سنگین و غیر مأنوس عربی را در منشآت خود به کار برده و کتابهایی چون تاریخ معجم و دژه نادری به سلک تحریر کشیده‌اند. که ثقیل و دشوار و دور از ذوق سلیم است.

بالاخره با ابراز لطف، دستور داد برای انجمنی که حفظ و حراست و اصلاح و تکمیل زبان و ادبیات فارسی را به عهده گیرد، من بیدرنگ از تجارب خود در انجمن اصطلاحات نظامی وزارت جنگ و انجمن لغات و اصطلاحات علمی دانشسرای عالی [۱۳۱۱-۱۳۱۹ ش.] استفاده کردم و چون در

آن موقع در پاریس مقدمات جشن سیصدمین سال تأسیس فرهنگستان فرانسه فراهم می‌شد و بنا بود، پرنس ارفع و محمد قزوینی به نمایندگی ایران در مراسم آن شرکت جویند، فرهنگستان فرانسه در تهران موضوع روز بود، من پس از مطالعه اساسنامه آن و رعایت مقتضیات کشور برای فرهنگستان ایران، اساسنامه‌ای طرح و حضوراً تقدیم نخست وزیر کردم. چند روز بعد به دستور فروغی، کمیسیونی با عضویت وزیر فرهنگ و چند تن از اساتید دانشگاه مانند: غلامحسین رهنما، بدیع‌الزمان فروزانفر، دکتر شفق، دکتر حسینی و سرتیپ احمد نخجوان فرمانده نیروی هوایی و ابن جانب [عیسی صدیق] در دانشکده حقوق، واقع در لاله‌زار، کوچه نکیسا (دبیرستان ادیب) تشکیل شد و طرح تقدیمی با اصلاحاتی که فروغی در آن کرده بود، مورد شور و بحث قرار گرفت. و پس از

دو سه جلسه اساسنامه‌ای تهیه و تقدیم گردید و در جلسه ۲۹ اردیبهشت ۱۳۱۴ ش. به تصویب هیأت دولت رسید و در پنجم خرداد برای اجرا به وزارت فرهنگ ابلاغ شد. (۲۶)

جلسات عمومی فرهنگستان روزهای دوشنبه ساعت ده بامداد تشکیل می‌شد و دو سه ساعت به طول می‌انجامید. اعضا در اطراف میز درازی می‌نشستند. در صدر میز رئیس فرهنگستان جلوس می‌کرد و پهلوی او رئیس دبیرخانه (غلامعلی رعدی آذرخشی رئیس اداره نگارش وزارت فرهنگ) که پس از وی حسین گل گلاب عضو پیوسته و استاد دانشسرای عالی ریاست دبیرخانه را به عهده گرفت و علاوه بر تهیه صورت جلسات عمومی و توزیع لغات پیشنهادی ادارات و مؤسسات به کمیسیون مربوط، کلماتی را که به تصویب فرهنگستان می‌رسید، به دفتر مخصوص شاهنشاهی می‌فرستاد و در پایان هر سال نیز آنها را به ترتیب حروف الفبا تنظیم و با توضیحاتی کافی و نهایت دقت به شکل رساله طبع و منتشر می‌کرد.

تا زمانی که فروغی ریاست فرهنگستان را به عهده داشت، چون نخست‌وزیر بود و هفته‌ای چند بار به حضور شاه می‌رسید، با زبان ملایم و تدبیر حکیمانه تا حدی ایراد شاه را برگردنی کار رفع می‌کرد و نمی‌گذاشت عدم رضایت او باقی بماند و جمع شود و باعث توهم به مخالفت با اوامر او گردد و درعین حال کوشش می‌نمود و لغات مربوط به قوای انتظامی را که بیشتر مورد توجه او و کمتر در زبان عموم مردم رایج بود، جلو بیندازد و شاه را تا حدی راضی نگه‌دارد. اما همین که ریاست به وثوق‌الدوله رسید، بار یافتن به‌طور مستمر و منظم امکان نداشت و ارتباط فرهنگستان با دربار توسط دفتر مخصوص شاهنشاهی صورت می‌گرفت و کسی نبود که عدم رضایت شاه را برطرف کند و دلایل و توضیحاتی کافی بدهد. از طرف دیگر کسانی که معتقد به سره کردن

زبان فارسی بودند، شاید سعایت می کردند و تأنی فرهنگستان را حمل به مستی و بی علاقه‌گی و شاید نافرمانی می نمودند، به دلایل مذکور، در هفتم اردیبهشت ۱۳۱۷ ش. به فرمان رضاشاه فرهنگستان منحل شد و یک هفته بعد مقرر گردید که اول وزیر فرهنگ وقت ریاست فرهنگستان را برعهده گیرد تا اوامر رئیس مملکت را همه هفته اجرا کند و درکار سرعت پیدا شود، ثانیاً سازمان فرهنگستان تجدید شود. در سازمان جدید، نام وثوق الدوله و حاج سید نصرالله تقوی و دهخدا را در هیأت عمومی فرهنگستان منظور می کردند. ثالثاً دکتر سیاسی و جمال‌الدین اخوی فرزند حاج سید نصرالله تقوی و پورداوود (۲۷) و مصطفی عدل به عضویت فرهنگستان، انتخاب شدند. رابعاً برای تسریع در وضع لغت به جای یک کمیسیون که قبلاً وجود داشت، چهار کمیسیون تحت عناوین کمیسیون بررسی اصطلاحات اداری به ریاست سرتیپ احمد نخجوان و کمیسیون بررسی اصطلاحات دادگستری به ریاست ولی‌الله نصر و کمیسیون بررسی اصطلاحات علمی به ریاست غلامحسین رهنما و کمیسیون بررسی های جغرافیایی به ریاست دکتر رضازاده شفق، به وجود آمد. بدین ترتیب فرهنگستان موقتاً وظایف دیگری را که برعهده داشت راجع به کتب قدیم و اصطلاحات پیشه‌وران و خط، مسکوت گذاشت. (۲۸)

در نتیجه شتابزدگی، عده‌ای از پیوستگان معمر (سالخورده) مانند: محمد قزوینی و بهار رنجیده خاطر شدند و به اکراه در جلسات عمومی شرکت کردند و پیوسته از روش عجولانه انتقاد نمودند. (۲۹)

با این وصف، فرهنگستان ایران از خرداد سال ۱۳۱۴ ش. تا پایان سال ۱۳۱۶ ش. تعداد ۱۱۳۰ لغت را به تصویب رسانید که از بین این لغات، بالغ بر یکصد و بیست لغت آن تا پایان سال ۱۳۱۴ ش. یعنی در



سرتیپ محمدخان درگاهی

اولین سال فعالیت خود، مربوط به نظمی (شهریانی)، نیروی دریایی و بلدیه (شهرداری) بوده است. (۳۰)

در اینجا لغات نظمی (شهریانی) که به تصویب فرهنگستان ایران رسیده است، به عنوان بخشی از جوهره بحث آورده می شود:

کنترلر = ممیز (Controleur)	بازجو	به جای
محقق (Enqueteur)	بازجویی	به جای
تفتیش کتبی - افتراح - تحقیق	بازدید (۳۲)	به جای
کنترل - رسیدگی به حساب (Controleur)	بازرس	به جای
مفتش (Inspecteur)	پاس	به جای
موعد قراولی - عمل قراول - نگاهبانی	پاسبان	به جای
آژان (Ayentdeploice)	پاسبخش	به جای
عوض کننده (قراول)	پاسداران	به جای
هیأت قراولی	پاسگاه	به جای
پست (محل) - جایگاه پاس	پاسیاردو	به جای
نایب سرهنگ شهریانی	پاسیاریک	به جای
سرهنگ شهریانی	پایور	به جای
صاحب منصب به استثنای افسران ارتش	تن پیمایی	به جای
اندازه گرفتن قسمتهای بدن	Anthropometrie	
راهنمایی و رانندگی (۳۳) به جای	تأمین وسایل عبور و مرور و سایط	
نقلیه شهریانی	رسدبان دو	به جای
نایب دو (پایور شهریانی - ستوان)	رسدبان سه	به جای
نایب سه	رسدبان یک	به جای
نایب یک	زندان	به جای
محبس	داکتیلوسکپی (Dactyloscopie)	
بازبین (۳۱) به جای	زندانیان	به جای

اداره آگاهی به جای

اداره تأمینات

اداره سرکلانتری به جای

اداره پلیس

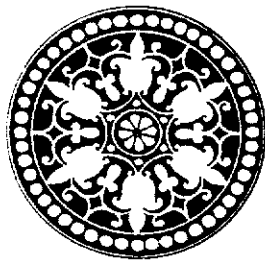
اداره شهریانی به جای

اداره نظمی

انگشت نگاری به جای

بازبین (۳۱) به جای

زندان	به جای	مستحفظ زندان (Gélier)
سربهر	به جای	محبوس
سرپاس	به جای	سلطان شهربانی (سروان شهربانی)
سرپاسبان دو	به جای	سر تیپ
سرپاسبان سه	به جای	وکیل دوم شهربانی
سرپاسبان یک	به جای	وکیل سه شهربانی
کارآگاه	به جای	وکیل اول شهربانی (گروهبان)
پلیس مخفی	به جای	(Inspecteurde suré ditective)
کلانتر	به جای	کمیسر (Commissarie)
کلانتر	به جای	کمیساریا (Commissariat)
گذرنامه	به جای	تذکره - پاسپورت (Passport)
گشتی	به جای	پاتروی (Patriuille)
مدیر زندان	به جای	مدیر محبس
مهرانگشت ^(۳۴)	به جای	اثر انگشت (Empreintedyitale)
نام و نشان	به جای	سجل (Signulement)
نشانی	به جای	علامت مخصوص که بر روی گذرنامه یا شناسنامه گذاشته می شود. (Signule ment)
نگاهبانی	به جای	کشیک (وظیفه)
نگهبان	به جای	کشیکچی
وارسی بازرسی	به جای	تفتیش (Inspection)
یاور	به جای	یاور شهربانی (سرگرد شهربانی) ^(۳۵)



- اداره آگاهی [edāre - āgāh-T] -
(اضافی).

۱- اداره ای است از ادارات شهربانی که وظیفه آن کشف عوامل دزدیها و جنایات است، تأمینات: این کلمه را درین معنی فرهنگستان قدیم به جای (S ū rertegénérale) فرانسوی برگزیده است (لغتنامه فارسی).

۲- آگاهی به معنی: علم و معرفت -
خبرت - بصیرت - شناخت و بینش. ۳.
حسن - آگاهی دادن - خبر مرگ.

- اداره سرکلانتری [edāre-sarkalāntar-T].
«اداره ایست در شهربانی برای نگاهداری انتظام عموم. سابقاً (قبل از مصوبات فرهنگستان) آن را اداره پلیس می گفتند.»
(لغتنامه دهخدا).

- اداره شهربانی: [edāre-šahr-bān-T]
(اضافی).

اداره ایست از توابع وزارت کشور که وظیفه آن حفظ امنیت شهر و استقرار نظم و تعقیب بزهکاران است، نظمیۀ، پلیس.
(فرهنگ مشیری).

- انگشت نگاری: [angošt-negār-T]
(مرکب - حاصل مصدر).

ضبط خطوط سرانگشتان افراد برای شناسایی در امور پلیسی و جزایی (فرهنگ مشیری) - خطوط انگشتان اشخاص با یکدیگر فرق دارد و اثری که از آن بر روی چیزی باقی بماند، وسیله ای است برای شناختن کسی که اثر انگشت او ضبط شده است. انگشتان انسان را به ترتیب ابهام، سیاه، وسطی، نصر و خنصر نامیده اند (فرهنگ عمید) این واژه از سوی فرهنگستان ایران جایگزین داکتیلوسکپی فرانسه شد و امروزه نیز کاربرد فراوان دارد.
- بازیبن [bāz-bīn] (صفت فاعلی مرکب مرخم).

پس از بیان و معرفی لغات و اصطلاحات نظمیۀ مصوب فرهنگستان ایران، لازم است به این نکته نیز اشاره شود که بعضی از منابع و صاحب نظران، تعدادی معدود از لغات تغییر یافته از سوی فرهنگستان ایران را که بیشتر جنبه اداری و عمومی داشته و یا از گروه لغات و اصطلاحات عدلیه (دادگستری) محسوب می شده، به غلط جزو لغات و واژگان نظمیۀ به شمار می آورده اند؛ که شاید این امر، ناشی از قرابت و ارتباط تنگاتنگ اداری و تشکیلاتی نظمیۀ با وزارت عدلیه (دادگستری) بوده است که لغات و اصطلاحات حقوقی را به طور معمول و یکسان در مناسبات اداری به کار می برده اند. از طرفی تمامی لغات و اصطلاحات اداری نیز در تشکیلات وزارتی، سازمانی و دولتی کاربرد یکسان داشته و مختص به یک وزارتخانه و یا تشکیلات خاصی نبوده و نمی باشد.

نمونه ای چند از این لغات:

بازرسی به جای استنطاق (عدلیه)،
گواه به جای شاهد (عدلیه)، پرونده به جای دوسیه (اداری)، پیش نویس به جای مینوت (اداری)، شماره به جای نمره (اداری)، دادگاه به جای محکمه (عدلیه)، پروانه به جای اذن و اجازه (اجازه نامه) (اداری) و...^(۳۶)

وارسی کننده. این لغت به جای کنترلر فرانسه [از سوی فرهنگستان برگزیده شد] و آن کسی است که کالا و جنسهای تجارتي را رسيدگی کرده، برابری آنها را با بارنامه تصدیق می‌نماید. - کسی که در راه آهن و تماشاخانه‌ها، بلیط‌های فروخته شده را بازرسی می‌نماید تا هر کسی مطابق ارزش بلیط درجای خود قرار گیرد. (لغتنامه دهخدا).

- بازجو [bāz-jū] (صفت فاعلی مرکب مرخم).

۱- بازجوینده، محقق. ۲- مفتش. کسی که مأموریت پیدا می‌کند از کسی در مورد امری یا اتهامی تحقیق و واریسی کند یا از روی دفاتر و اسناد، درستی و نادرستی کاری را معین کند، تفتیش‌گر (لغتنامه دهخدا).

[این کلمه از سوی فرهنگستان ایران به جای کلمه محقق (عربی - اسم فاعل) برگزیده شد و امروزه نیز در شهربانی و مسائل حقوقی و جزایی کاربرد دارد].

- بازجویی [bāz-jū-ī] [مرکب - حاصل مصدر].

۱- عملی ابتدایی که معمولاً از طرف مأمورین شهربانی یا ژاندارمری هنگام دستگیری متهم برای کشف حقیقت اتهام و تشکیل پرونده جهت فرستادن به محاکم دادگستری انجام می‌دهند. مثال: از بازجویی نوشته‌های فلان معلوم شد که حق به جانب اوست.

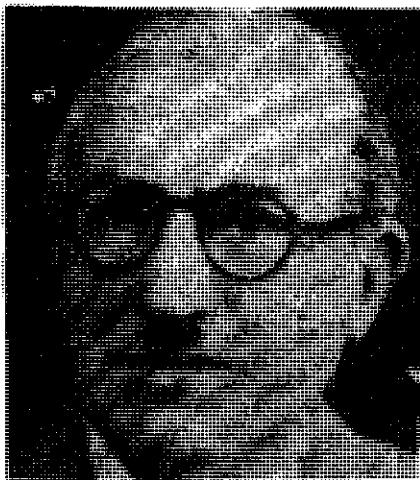
۲- عمل بازجو، تفتیش، تجسس، تحقیق، بازجست (لغتنامه دهخدا). رسيدگی و تحقیق برای کشف علت جرم (فرهنگ مشیری).

[این کلمه به جای کلمات عربی تفتیش کتبی - افتراح و تحقیق، از سوی فرهنگستان برگزیده شد و امروزه نیز کاربرد دارد].

- بازدید [bāz-dīd] (مصدر مرخم).

۱- برآورد تقویم - تخمین - حدس قیمت بنایی.

۲- از نور رسيدگی کردن به حساب، کنترل



عیسی صدیق

- معاینه طبیب (لغتنامه دهخدا).

۳ - آمدن کسی را با رفتن به نزد او جواب گفتن (فرهنگ مشیری).

۴ - دیدار مجدد، رؤیت مکانی (ناحیه‌ای)، رسيدگی به امری (فرهنگ معین).

۵ - آفریدن و نمود آوردن. همین معنی را در کتب مختلف طبیعی در خواص بعضی ادویه آورده‌اند؛ که فلان چیز اشتها را بازدید کند. (فرهنگ آندراج).

- بازرس [bāz-ras] [صفت فاعلی مرکب مرخم].

مفتش، کسیکه از طرف وزارتخانه‌ها و اداره‌ها به کارهای کارمندان و کارکنان رسيدگی کرده، درستی یا نادرستی کارهای آنها را به رئیس یا وزیر آگاهی می‌دهد و پیشتر مفتش نامیده می‌شد. (لغتنامه دهخدا).

[این لغت جایگزین واژه عربی مفتش به معنای بازدیدکننده، بازرسی‌کننده، کنجکاوگر و... شده است] [متجدالطلاب - فرهنگ اصطلاحات روز عربی - فارسی]

- پاس [Pās] (اسم).

۱ - حرس، حراست، نگاهبانی، نگاهداری. و دیگر بدان که ملوک از بهر پاس رعیتند نه رعیت از بهر طاعت ملوک (گلستان).

دلیسر و خرمند و هشیار باش

به پاس اندرون سخت بیدار باش (فردوسی) (برگرفته از لغتنامه دهخدا).

۲ - احترام، حرمت، ملاحظه.

دشمن خویش رهی کز دستداران دو روی دشمن بینی و خاموشی به پاس دوستی (رهی معیری) (فرهنگ مشیری).

۳ - یک حصه از هشت حصه شبانه روز، یک حصه از چهار حصه شب.

۴ - شخصی که در یک پاس از هشت پاس شبانه روز عمداً بیدار باشد، پاسبان.

۵ - هر یک از سه نگهبان تن یعنی: چشم، گوش و زبان. (فرهنگ معین).

۶ - پاس بر وزن طاس به معنی دیده و دیده‌بان. در اشعار فارسی هم «پاس نمک» و «پاس ایمان» به معنی نمک و حق ایمان آورده شده؛ نظامی گوید:

«چو آگاه شد مرد ایرانشناس

که دزدان در آن قلعه دارند پاس که مراد از پاس ترصد و انتظار است. (فرهنگ آندراج).

پاس به معنی حراست کردن و استوار داشتن نوبت، یک حصه از هشت حصه شب و روز که در آن وقت عمداً بیدار باشد یعنی پاسبان. بعضی گویند به معنی حصه و بخش است و مطلقاً اعم از شب و روز و غیر آن. و به معنی تنگی و اندوه هم آمده است. (برهان قاطع).

- پاسبان [Pās-bān] (مرکب).

۱ - با بای ابجد بر وزن آسمان، شب‌زنده‌دار و محافظت‌کننده (برهان قاطع).

۲ - مأمور شهربانی که کارش حفظ نظم و آسایش شهر است.

«پاسبان گرنه بی‌نیاز بود

دست او هر طرف دراز بود (ملک الشعراء بهار)، عسس (فرهنگ مشیری).

۳ - شب‌زنده‌دار.

۴ - فلک، کیوان، طارم هفتم، زحل. (فرهنگ معین).

۵ - هر نگهبان عموماً و آنکه شبها آواز

بلندکنان بگردد برای محافظت مردم. خصوصاً شیخ شیراز گوید: «پادشا پاسبان درویشی است». به صورت ترکیبی، پاسبان خطه اول؛ کنایه از فرشتگان. پاسبان طارم نهم و پاسبان فلک، کنایه از کوکب و زحل است. (فرهنگ آندراج).

- پاسبخش [Pās-baxš] (صفت فاعلی مرکب مرخم).

عوض کننده قراول، درجه داری که مأمور عوض کردن نگهبانان در ساعت معین است. (فرهنگ معین).

پاسدار [Pās-dār] (صفت فاعلی مرکب مرخم).

پاس دارنده، نگهبان، مراقب. (فرهنگ عمید). کسی که از چیزی نگهداری کند. (فرهنگ قیاسی).

گفتم بگردد مملکتش پاسدار کیست گفتا مهابتش نه بنسند است پاسبان (فرخی) پاسداری: (حاصل مصدر) به معنی رعایت احترام - حرمت (لغتنامه دهخدا)

- پاسگاه [Pās-yāh] (مرکب).

۱ - محلی است که در آنجا مأمورین انتظامی مستقر می شوند و از منطقه تحت حفاظت خود پاسداری می کنند. پاسگاه پلیس، کلانتری، پاسگاه ژاندارمری که خارج از محدوده شهرها قرار دارد. (فرهنگ مشیری).

۲ - جای پاسبانان، جای دیده بانان.

۳ - جایگاه پاس، پست قراولی. (فرهنگ معین).

- پاسیار [Pās-Yār] (مرکب).

سرهنگ شهربانی. (فرهنگ معین). این کلمه مدتی محدود در زمان رضاشاه معمول و سپس متروک شد و به جای آن همان کلمه «سرهنگ» مستعمل است.

- پایه ور [Pāe-var] (مرکب).

[افسر شهربانی]، بلند مقام، بلند مرتبه، بلند پایه. فردوسی گوید:

«که گفتم من این نامه پایه ور نکرد او بدین نامه من نظر (فرهنگ دهخدا).

در هفتم اردیبهشت ۱۳۱۷ ش. به فرمان رضاشاه فرهنگستان منحل شد و یک هفته بعد مقرر گردید که اول وزیر فرهنگ وقت ریاست فرهنگستان را برعهده گیرد تا اوامر رئیس مملکت را همه هفته اجرا کند و درکار سرعت پیدا شود، ثانیاً سازمان فرهنگستان تجدید شود.

- تن پیمای [tan-peymā] (صفت فاعلی مرکب مرخم). پیمای از پیمودن، پیماییدن و در ترکیب به جای «پیماینده» آید به معانی: ۱ - پیداکننده اندازه هرچیز، اندازه گیرنده اشیاء سنجنده. مانند: زمین پیمای - سخن پیمای و [تن پیمای] ۲ - راه رونده، طی کننده: آسمان پیمای، بحر پیمای، جهان پیمای، راه پیمای. ۳ - نوشنده، خورنده؛ با ده پیمای - قدح پیمای، جام پیمای. (فرهنگ معین)

[این لغت مدتی محدود در زمان رضاشاه معمول شد و از سوی فرهنگستان به جای (انترپومتری فرانسه) برگزیده شد و امروزه مستعمل نیست].

- راهسنمایی و رانندگی [rahnamā-Ā-O-rānandegī] (مرکب)

اداره ای در شهربانی که وظیفه آن کنترل رفت و آمد وسایل نقلیه در شهر است. راهسنمایی: افسر راهتمایی. (فرهنگ مشیری).

[این عبارت از سوی فرهنگستان برگزیده شد و از جمله لغات و عباراتی است که امروزه نیز جزو مصطلحات شهربانی به شمار می آید].

- رسدبان [rasad-bān] (مرکب).

پایور شهربانی معادل ستوان ارتش.

[این اصطلاح در زمان رضاشاه متداول بود سپس ملغی گردید] (فرهنگ معین و لغتنامه دهخدا).

رسد: در اصطلاح نظامی و لشکری یک قسمت از لشکر که فرمانده آن را سر رسد گویند (فرهنگ معین و لغتنامه دهخدا).

واحدی نظامی شامل سه جوخه، دسته. امروزه این اصطلاح برافتاده و به جای آن دسته مصطح گردید. (فرهنگ معین).

- زندان [zendān]. (اسم)

۱ - محلی برای بازداشت و نگاه داشتن محکومین و متهمان، مجلس، قیدخانه. (فرهنگ مشیری)، بندی خانه. (فرهنگ آندراج).

خاموشان، گور، قبر، ظلمات. (فرهنگ معین)، اوستاخ، اوستاق خانه، سجن.

یک روز سبک خیزد شاد و خوش و خندان پیش آید و بردارد مهر از در زندان (منوچهری)

تکبر، عزازیل را خوار کرد به زندان لعنت گرفتار کرد (سعدی)

[این کلمه در فرهنگستان ایران به جای کلمه محبس (اسم مکان) عربی پذیرفته شد و امروزه نیز مستعمل می باشد]. (لغتنامه دهخدا).

- زندانبان [zendān-bān]. (ص. مر)

کسی که مأمور نگهبانی و مراقبت از زندان و زندانیان است. (فرهنگ مشیری)، نگهبان زندان، سجان، حداد، اوستاقبان. شاعر گوید:

«دل از دیدار زندانبان، سگبار چو زلف زشترو زنجیر بیکار» (لغتنامه دهخدا)

- زندانی [zendān-Ā]. (ص. نس)

کسی که در محبس باشد و آنکه در زندان از آزادی محروم است. (فرهنگ معین)، محبوس، مقید. (فرهنگ مشیری)

[این لغت جایگزین کلمه محبوس (اسم مفعول) عربی شد و امروزه نیز کاربرد

- سرپهر [sar-bahr]. (مرکب)

پایور شهربانی برابر «سروان». در ارتش این کلمه مدتی در زمان رضاشاه متداول شد ولی بعد متروک گردید و اکنون «سروان» به جای آن مستعمل است. (فرهنگ معین)

- سرپاس [Sar-Pās] (مرکب).

۱- سردار شبانان و محافظان، چه پاس به معنی محافظ [می باشد]. (برهان قاطع).

۲- سردار پاسبانان. ابن یمن گوید: «بجز خیال، کسی شبروی نخواهد کرد در آن دیار که سرپاس تو عسس است». (فرهنگ رشیدی)

و به بای فارسی به معنی گرز می باشد. فردوسی گوید:

«دل سرکشان پرز و سواس بود

همه گوش بر بانگ سرپاس بود». (فرهنگ رشیدی)

[در اواخر دوره سلطنت رضاشاه و اوایل سلطنت پهلوی دوم، «سرپاس» همردیف «سرتیپ» در تشکیلات شهربانی (نظمیه) و اطلاق می شد و اینک مجدداً سرتیپ گفته می شود. (حاشیه برهان قاطع تصحیح دکتر معین)، پایور شهربانی نظیر سرتیپ ارتش. (لغتنامه دهخدا).

- سرپاسبان [Sar-Pāsbān] (مرکب).

۱- گروهبان شهربانی. (فرهنگ معین)

۲- ارشد پاسبانان هر کلانتری. (فرهنگ مشیری)

- کارآگاه [Hār-āgāh] (مرکب).

۱- پلیسی که لباس شخصی به تن می کند، پلیس مخفی، کارآگاه خصوصی. (فرهنگ مشیری).

۲- کسی که از حقیقت کار خبردار باشد و صاحب فراست باشد، منجم، حکیم. (فرهنگ آندراج).

۳- کسی که اخبار را به شخصی یا مدرسه ای یا حکومتی برساند. منهی، جاسوس.

«در فضای شرق و غرب از خرم او

فرهنگستان ایران از خرداد سال

۱۳۱۴ ش. تا پایان سال ۱۳۱۶ ش.

تعداد ۱۱۳۰ لغت را به تصویب

رسانید که از بین این لغات، بالغ

بر یکصد و بیست لغت آن تا پایان

سال ۱۳۱۴ ش. یعنی در اولین سال

فعالیت خود، مربوط به نظمیه

(شهربانی)، نیروی دریایی و بلدیه

(شهرداری) بوده است. (۳۰)

سال و مه منهی و کارآگاه یاد

(ابوالفرج رونی)

۴- قاصد، پیک، سفیر.

۵- مؤرخ.

۶- صیرفی، صراف. (فرهنگ معین).

- کلانتر [Kalān-tar]. (ص. تف)

۱- بزرگتر و مهتر شهر. (فرهنگ مشیری).

۲- کسی که نظم و نسق شهر به دست او بود و کدخدایان را تعیین و اداره می کرد. (در دوره صفویه و قاجاریه) وظیفه کلانتر عبارت بوده است از تعیین کدخدایان محلات و ریش سفیدان اصناف که با مشورت و موافقت مردم هر محل و افراد صنف معین می کرد. رسیدگی به اختلافات کسبه و اصناف و شکایات رعایا و زارعین و رفع ظلم اقویا از ضعیفان و اصلاح حال رعیت نیز از جمله وظایف وی بوده است. (فلسفی: شاه عباس ۴۱۲).

۳- رئیس کلانتری، کمیسر، کمیسر سرحدی. (فرهنگ معین).

۴- و کلانتر نام رودی بزرگ نزدیک به منزل بابک خرمدین بود، و آن را کلاته رود می نامیده اند، یعنی مهتر الکبیر و از این جاست که بزرگ شهر را کلانتر خوانند و آن را «شهریار» نیز خوانند و کلانتر شهر همان

بزرگ شهر است که او را کوتوال و بیگلربیگی هم می گویند و به معنی همه و کل هم هست، کلاتر شهر، داروغه شهر. (فرهنگ آندراج)

- کلانتری [Kalāntar-ī]. (ح. مص)

۱- شعبه ای از شهربانی که مأمور ایجاد حفظ نظم هر یک از نقاط شهر است. (فرهنگ مشیری).

۲- عمل و شغل کلانتر. «ملافضل منجم قزوینی که سمت خانه خواهی نواب مهدعلیا را داشت کمال اعتبار و اقتدار یافته، مهم کلانتری در معاملات دیوانی به او متعلق گشت». (عالم آرا ص ۲۲۶).

۳- مهتری، بزرگی.

۴- کمیساریا، کمیسری. (فرهنگ معین).

«ظاهر نصیرآبادی در احوال میرزا ابوالحسن نواده میر ابوالمعالی نوشته که از اعظام سادات نیشابوراند چنانچه ابا عنجد نقابت و کلانتری آن ولایت برایشان بود» و همچنین در احوال اکثر شعرا این لفظ را می آورند. (فرهنگ آندراج).

[این لغت جایگزین واژه فرانسوی

کمیساریا گردید و امروزه نیز کاربرد دارد.]

- گذرنامه [gozar-nāme] (مرکب).

۱- نوشته ای که مسافران را دهند تا گذربانان و راهداران مانع آنان نگردند.

همه دیانت و دین وز در نیکنامی کن که سوی خلدبرین یا شدت گذرنامه (شهید بلخی)

۲- پاسپورت، جواز. (فرهنگ مشیری).

فرهنگستان این کلمه را به معنی نوشته ای که دولت به مسافران ممالک خارجه دهد و آن به منزله جواز عبور است و آن را جایگزین «تذکره» عربی و «پاسپورت» فرانسه قرار دادند.

گذرنامه بر چند قسم است: ۱- گذرنامه سیاسی: که مخصوص ماموران دولت است. ۲- گذرنامه زیارتی که مخصوص مسافرانی است که برای زیارت به عراق یا مکه یا مدینه روند. ۳- گذرنامه دانشجویی

که مخصوص شاگردان و دانشجویانی است که برای تحصیل به کشورهای خارجی مسافرت کنند. ۴ - گذرنامه معمولی یا عادی که به اشخاص مختلف که برای مقاصد مختلف به خارج سفر کنند، دهند. ۵ - گذرنامه خدمت که به کارمندان دولت که برای مطالعه و اجرای ماموریتی به کشورهای خارج سفر کنند، دهند. این نوع گذرنامه مجانی و اعتبار آن برای مدت خدمت است و پس از مراجعت در مرز یا فرودگاه تهران از آنان گرفته می‌شود. (فرهنگ معین).

- گشتی [gāst-ī]. (ص. نس).

۱ - پاسبان شب ۲ - دسته‌ای از نگهبانان که باید از محوطه معینی مراقبت کنند و مرتباً در آن محوطه بگردند، مامور گشت، افسر گشت. (فرهنگ مشیری) این کلمه از گشت به معنی گشتن و گردش کردن گرفته شده است، عسس، گزومه. (فرهنگ معین). [این واژه از سوی فرهنگستان جایگزین لغت فرانسوی پاتروی گردید و امروزه نیز در امور شهریانی کاربرد دارد].

- مدیر زندان [modir-zendān] (اضافی).

مدیر: اداره کننده، گرداننده، کسی که کاری را اداره کند. (فرهنگ عمید) مدیر: کارخانه‌دار، دهمدار.

مدیر زندان: گرداننده زندان. مُدبّر: کاردان، پرچاره، بارآی، چاره‌جو، چاره‌ساز، چاره‌اندیش، چاره‌گر، پیشکار. (فرهنگ واژه‌های فارسی سره).

- مهر انگشت [mohr-e-angošt] (اضافی).

اثر انگشت - در انگشت نگاری، هرگاه انگشت آلوده به مرکب و سیاهی بر روی کاغذ نهند، اثری از آن باقی می‌ماند که فرهنگستان برای آن اثر با توجه به معادل فرانسوی آن، این ترکیب را انتخاب کرده است و کسانی که خط ندارند، به جای امضا، مهر انگشت زیر نامه‌ها می‌نهند. (لغتنامه

در آن زمان شهر تهران از دوازده «کمیسریا» تشکیل شده بود، که شمیران کمیسریای ۱۱ و شهرری ۱۲ آن به شمار می‌رفت. در آن سالها هر کمیسریا سه افسر (سلطان، نایب اول و نایب دوم) داشت و رئیس کمیسریا، با درجه سلطانی انجام وظیفه می‌کرد.

دهخدا).

- نام و نشان [nām-o-nešān] (مرکب). ۱ - اسم و رسم، عنوان. - رسیدن - صاحب اسم و رسم شدن، شخصیتی به هم رساندن. ۲ - نام و نشان هر کس وسیله شناختن اوست. (فرهنگ معین).

[این کلمه از سوی فرهنگستان به جای واژه «سجل» عربی انتخاب شد که امروزه این کلمه به معنی کلمه مشخصات کاربرد دارد].

- نشانی [nešān-ī]. (ص. نس).

۱ - آنچه که موجب شناختن شخصی یا شئی شود. ۲ - علامتی که بین دو تن تعیین شده. ۳ - یادگار، اثر. ۴ - نام و نشان، آدرس. ۵ - علامت مخصوص که بر روی گذرنامه یا شناسنامه گذاشته شود [معنی مورد نظر فرهنگستان]. (فرهنگ معین) ۶ - چیزی که در جایی قرار بدهند برای تیراندازی. (فرهنگ عمید).

- نگاهبانی [negāh-bān-ī] (مرکب - حاصل مصدر).

نگاهبان: ۱ - حفاظت کننده، محافظ، حامی، نگهدار. «فرش ما افتادگی اسباب ما آزادگی / خانه ما را نگاهبان گر نباشد گر مباش (صائب) ۲ - سربازی که کشیک می‌دهد، قراول. (فرهنگ مشیری).

- وارسی، بازرسی [bāzres-1] (ص. نس).

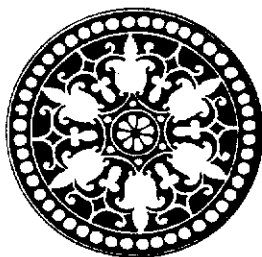
رسیدگی به کاری یا چیزی، ممیزی. (فرهنگ عمید) ۲ - مجدداً رسیدن. ۳ - رسیدن، وصول.

آه اگر دست دل من به تمنا نرسد یا دل از چنبر عشق تو به من وانرسد (بدایع سعدی).

۴ - سرکشی کردن، تفتیش کردن. ۵ - بی‌مصرف شدن، از کارافتادن و بیفایده شدن. (فرهنگ معین).

- یاور [Yāvar]. (اسم).

۱ - معین، یار، کمک (فرهنگ مشیری). ۲ - درجه نظامی که سابق در ارتش معمول بود و به جای آن [از سوی انجمن واژه‌گزینی ارتش ۱۳۰۴ ش.] کلمه سرگرد برگزیده شده. (فرهنگ معین) و نیز [گزارشی در باره فرهنگستان ایران، فریدون بدره‌ای. ص ۱۳].

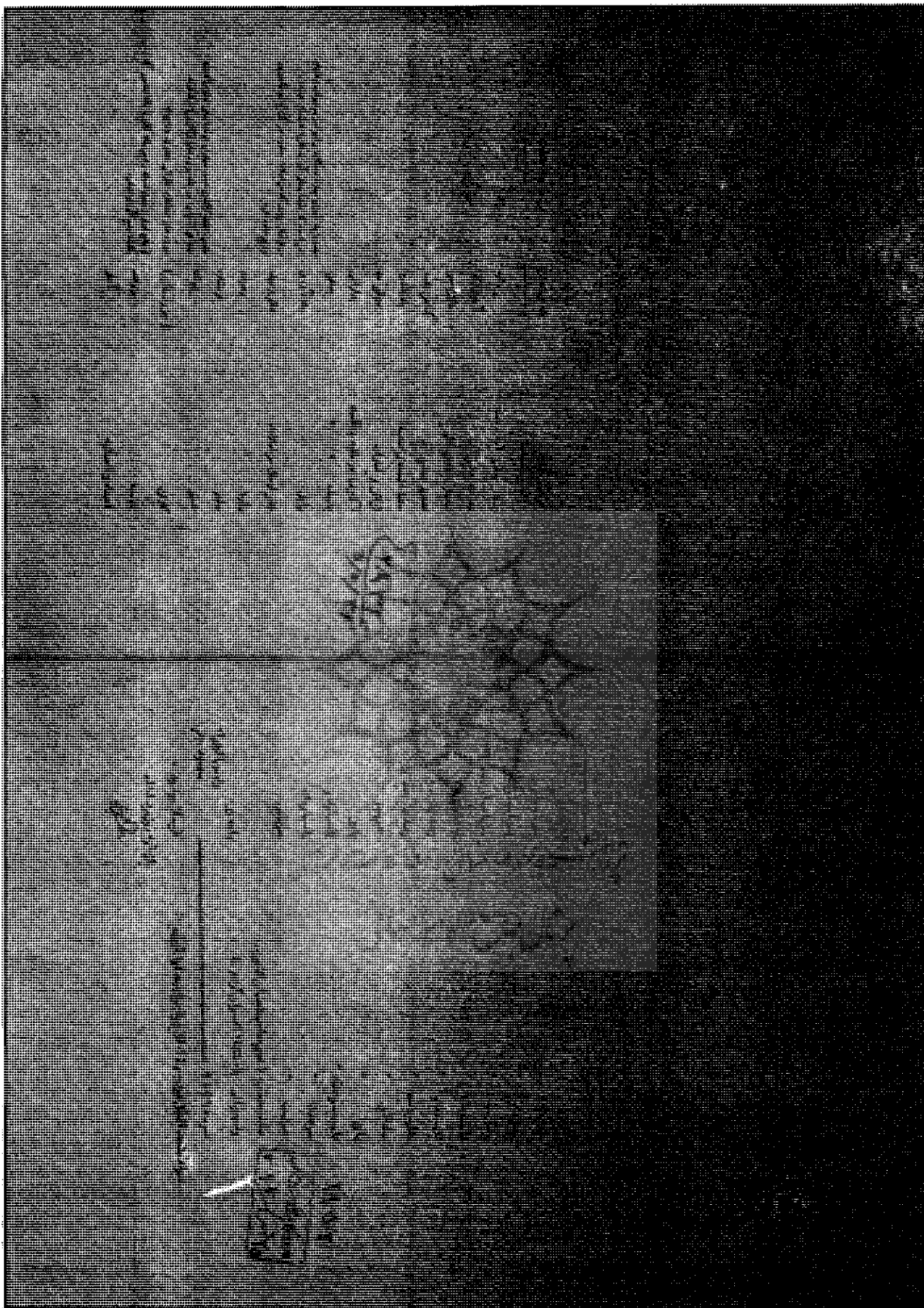


پانویس‌ها و مآخذ:

- ۱- مجله گنجینه، دفتر دوم، زمستان ۶۸، سازمان اسناد ملی ایران («پلیس عهد ناصری» - احسان اشراقی)، ص ۲.
- ۲- پاکار بر وزن ناچار، کسی را گویند که چون تحصیلداری به جایی بیاید. او زر از مردم تحصیل کند و به تحصیلدار دهد. این کلمه به معنی مطلق خدمتکار نیز آمده است. (خلف تبریزی، برهان قاطع)
- ۳- مجله گنجینه، همان («گزارشات محلات طهران» - احمد ترکزاد، ص ۴۱.
- ۴- سیفی قمی تفرشی، مرتضی، نظم و نظمیۀ در دورۀ قاجار، تهران: یساولی، فرهنگسرا، ۱۳۶۲، صص ۵۳ و ۵۴.
- ۵- اعتمادالسلطنه، تاریخ منظم ناصری، تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۷، ج سوم، ص ۲۰۲۲.
- ۶- سیفی قمی تفرشی، مرتضی، همان ص ۵۶.
- ۷- مرنارد: مستشار بلژیکی بود که با توافق دو جانیۀ دولت روس و انگلیس در ۱۱ ژوئن ۱۹۱۲ - ۱۹۱۶ / ۱۳۳۱ - ۱۳۳۵ هـ.ق. از سوی نایب‌السلطنه، خزانۀ دار کل ایران شد. از کتاب «مستخدمین بلژیکی در خدمت دولت ایران»، نوشته آنت دستره، ترجمۀ منصوره اتحادیه (نظام مافی)، تهران: نشر تاریخ، ۱۳۶۳، ص ۲۱۹.
- ۸- علیق: (ع - ل) به معنی خوراک ستور، آنچه که چهار پایان بخورند از گاه و جو و بیده و علف. عمید، حسن، فرهنگ عمید، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۸۷۳.
- ۹- امینی، د، تاریخ دو هزار و پانصد سالۀ پلیس ایران، تهران: بی‌نا، بی‌تا، ص ۲۸.
- ۱۰- دهخدا، علی‌اکبر، لغتنامه دهخدا، ج ۲۵، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۹، ص ۱۰۶.
- ۱۱- نشریه شماره ۲۲ کمیسیون ملی یونسکو در ایران، ایرانشهر، ج دوم، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۳، ص ۱۰۷۰.
- ۱۲- سیفی قمی تفرشی، «پلیس خفیۀ ایران» تهران: ققنوس، ۱۳۶۷، ص ۶۹.
- ۱۳- همان، ص ۱۱۰.
- ۱۴- همان ص ۱۴۰.
- ۱۵- امینی، د، تاریخ دو هزار و پانصد ساله پلیس ایران، همان، ص ۵۴.
- ۱۶- همان، ص ۵۶.
- ۱۷- همان، ص ۶۰.
- ۱۸- آتریاد [atrīyād]: یک دسته سرباز (پادگان)، مأخوذ از روسی، فرهنگ عمید، ص ۱۰.
- ۱۹- نشریه شماره ۲۲ کمیسیون ملی یونسکو در ایران، همان، ص ۱۰۷۲.

- ۲۰- بدره‌ای، فریدون، گزارشی دربارهٔ فرهنگستان ایران، تهران، انتشارات فرهنگستان زبان ایران، شماره ۱۶، ۱۳۵۳، ص ۱۹.
- ۲۱- سند شماره ۱، وزارت داخله، سواد متحد‌المال نمره ۳۹۳۸۰، مورخ ۱۳۱۴/۶/۱۰، آرشیو مسازمان اسناد ملی ایران، شماره تنظیم: (۵۷۰۰۱)
- ۲۲- نامه فرهنگستان، «فرهنگستان چیست» محمدعلی فروغی، فروردین و اردیبهشت ۱۳۲۲، شماره اول، سال اول، ص ۲۷ و ۲۸.
- ۲۳- همان ص ۳۰.
- ۲۴- دساتیر: به کسر اول و فتح نیز گفته‌اند، به عقیده پارسیان قدیم ایران نام کتابی است آسمانی که بر مه‌آباد اول پیغمبر ایشان نازل شده و در آن زبانی دیگرگونه که نتوان فهمید و ماسان پنجم آن را به پارسی قدیم پای چی یعنی ترجمه تحت اللفظ نوشته در توحید و تجرید و حکمت و طاعت است و آن چهارده صحیفه است که بر چهار ده بزرگوار نازل و وارد شده است و آن را در بمبئی با سمه و بانگریزی ترجمه کرده‌اند و به ایران رسیده و لغات آن نیز با آن است. همانا ابن‌خلف تبریزی صاحب برهان آن را دیده و بعضی لغاتش را ذکر کرده، اینک حاضر است و مطالب خود پسند در آن بسیار است. پادشا، محمد متخلص به شاد فرهنگ آندراج، جلد سوم، تهران: کتابفروشی خیام، ۱۳۳۶، ص ۱۸۵۴.
- ۲۵- صدیق، عیسی، یادگار عمر، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۵، ج دوم، ص ۲۳۲ و ۲۳۳.
- ۲۶- همان، صص ۲۴۰ و ۲۴۱.
- ۲۷- استاد علی‌اصغر مصطفوی درمورد فعالیتهای علمی و تاریخی استاد پور داوود می‌گوید: «دقیقاً ایشان بنیانگذار فرهنگستان بودند. بعداً بخصوص چندین هزار واژه متروک و مرده فارسی را از زبان اوستایی آورده و آنها را تدوین و عرضه کرد که الآن بیش از بیست آنها در زبان فارسی به کار گرفته می‌شود. این است که در زنده کردن و پربار کردن زبان فارسی نقش اساسی داشت.» مجله گنجینه اسناد (ویژهٔ ایرانگردی و جهانگردی)، بهار و تابستان ۱۳۷۳، «جهانگردی و آرشیو شفاهی» ص ۵۸.
- ۲۸- صدیق، عیسی، یادگار عمر، همان ص ۲۵۲ - ۲۵۵.
- ۲۹- همان ۲۵۹.
- ۳۰- سالنامه و آمار ۱۳۱۴ - ۱۳۱۵ «فهرست لغات مصوب فرهنگستان»، اداره کل انطباعات، شرکت سهامی چاپ، کتابخانه مجلس، ص ۹۴ - ۱۰۷.
- ۳۱- واژه‌های نو تا پایان سال ۱۳۱۹ ش. تهران: دبیرخانه فرهنگستان، ۱۳۲۰، ص ۷.
- ۳۲- همان، ص ۸.

- ۳۳- سند شماره ۲، متحد‌المال از وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه، فرهنگستان ایران، به تاریخ ۱۳۱۵/۹/۱۴، به ریاست وزراء آرشیو سازمان اسناد ملی ایران شماره تنظیم: (۵۷۰۰۱)
 - ۳۴- واژه‌های نو، همان، ص ۷۸.
 - ۳۵- سند شماره ۳، متحد‌المال وزارت داخله، به تاریخ ۱۳۱۴/۴/۲، (لغات نظمیۀ) آرشیو سازمان اسناد ملی ایران.
 - ۳۶- برای مقایسه و آشنایی بیشتر در این زمینه را ک به سالنامه پارس ۱۳۱۶، کتابخانه مجلس شورای ملی، صص ۱۵۵ - ۱۶۱ و همچنین سالنامه آریان ۱۳۱۷، تألیف قدیمی، صص ۹۳ - ۱۰۳، و پلیس خفیۀ، تألیف مرتضی سیفی قمی تفرشی و...
- *****
- برای توضیح و معانی لغات نظمیۀ از فرهنگهای زیر استفاده شده است:
- لغتنامه دهخدا، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۹.
 - فرهنگ آندراج، تألیف: محمد پادشا متخلص به شاد، تهران: کتابفروشی خیام، ۱۳۳۶.
 - فرهنگ معین، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱.
 - فرهنگ واژه‌های فارسی سره برای واژه‌های عربی در فارسی معاصر، تألیف: فریده رازی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۶۶.
 - فرهنگ عمید، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱.
 - فرهنگ اصطلاحات روز، تألیف: دکتر محمد غفرانی - مرتضی آیت‌الله‌زاده شیرازی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۹ (فارسی - عربی).
 - فرهنگ جدید عربی - فارسی، ترجمه: منجدالطّلاب مترجم محمد بندرریگی، تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲.
 - فرهنگ رشیدی، تألیف: رشید بن عبدالغفور الحسینی المدنی التفوی، به تحقیق و تصحیح محمد عباسی، تهران: کتابفروشی بارانی.
 - فرهنگ بزرگ جامع نوین ترجمه المنجد، مترجم احمد سیاح، تهران: انتشارات اسلام تهران، ۱۳۷۳.
 - فرهنگ لغت فرانسه به فرانسه روبرت (۷ جلدی) پاریس ۱۹۸۱ م.
 - Dictionnaire Le Robert, Paris, 1981.
 - برهان قاطع، خلف تبریزی، تصحیح محمد عباسی.
 - لغتنامه فارسی، مؤسسه لغتنامه دهخدا، تهران: دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۸.
 - فرهنگ زبان فارسی، الفبایی - قیاسی، مهشید مشیری، تهران: سروش، ۱۳۷۱.





وزارت داخلہ

وزارت داخلہ

وزیر داخلہ

وزیر اعلیٰ

وزیر تعلیم

وزیر صحت

وزیر ہاؤسنگ

وزیر پبلک ورکس

وزیر صنعت

وزیر کھیتی باڑی

وزیر (محکمہ)

گورنر (محکمہ)

کمشنر

کمشنر

کمشنر

کمشنر

کمشنر

کمشنر

کمشنر

کمشنر

کمشنر

کمشنر

کمشنر

وزارت داخلہ

وزارت داخلہ

وزارت داخلہ

وزارت داخلہ

وزارت داخلہ

وزارت داخلہ

وزارت داخلہ

وزارت داخلہ

وزارت داخلہ

وزارت داخلہ

وزارت داخلہ

وزارت داخلہ

وزارت داخلہ

وزارت داخلہ

وزارت داخلہ

وزارت داخلہ

وزارت داخلہ

وزارت داخلہ

وزارت داخلہ

وزارت داخلہ

وزارت داخلہ

وزارت داخلہ